



## ترجمه یا تألیف؟!!

نورالدین مرادی

چندی پیش، که در خصوص تاریخ مذاهب کلامی تحقیق می‌کردم، مرگه‌کتاب "مذاهب الاسلامیین" تألیف دکتر عبدالرحمن بدوی، نویسنده و محقق معروف عرب را مطالعه می‌کردم احساس می‌کردم که قبلاً آن را در همان روزها یک بار دیگر خوانده‌ام. همه مطالبش برابم آشنا بود و در عین حال می‌دانستم که این اولین مرتبه‌ای است که به مطالعه این کتاب پرداخته‌ام. طبعاً کنجکاو شدم که سبب این امر را دریابم. برای این کار آثاری را که در آن ایام مطالعه کرده بودم مورد بازرسی قرار دادم تا اینکه به کتاب "تحقیق در مسائل کلامی از نظر: متکلمان اشعری و معتزلی" تألیف آقای دکتر اسعد شیخ الاسلامی، برخوردم. با نگاهی اجمالی به پاره‌ای از صفحات آن دریافتم که مطالب این دو کتاب درست "عین" یکدیگرند، فقط این مقدار مانده بود که تقدم و تأخر آنها را دریابم تا اطمینان حاصل کنم که کدام یک ترجمه دیگری است. همچنان که حدس می‌زدم طبع کتاب مذاهب الاسلامیین بر طبع کتاب تحقیق در مسائل کلامی مقدم بود و آقای دکتر اسعد شیخ الاسلامی نیز در دو مورد خیلی جزئی و کم اهمیت به تألیف آقای بدوی ارجاع داده بود. طبع اول مذاهب الاسلامیین در سال (۱۳۵۰/هـ/۱۹۷۱ م. = ۱۳۵۰ هـ - ش) صورت گرفته، و طبع اول تحقیق در مسائل کلامی در سال (۱۳۵۳ هـ. ش) واقع شده بود. بنابراین مذاهب الاسلامیین ۳ سال قبل از به اصطلاح تحقیق آقای دکتر شیخ الاسلامی به طبع رسیده بود. از این رو برای حصول اطمینان بیشتر به تطبیق موارد متعددی پرداختم اما مع‌الاسف نتیجه تحقیق و تطبیق اخیر هم چیزی جز حکم قبلی نبود. از آنجاکه انجام چنین اقدام بی‌باکانه‌ای از طرف فردی تحصیلکرده و استاد دانشگاه برابم باورکردنی نبود، به تکاپو افتادم تا شاید محملی بیابم و آن را به نحوی توجیه کنم. گفتم شاید در مقدمه کتاب به این امر اشاره‌ای کرده باشد و شاید اشتباهاً عنوان تحقیق و تألیف بر روی جلد کتاب آمده باشد. اما مع‌الاسف در مقدمه کتاب

به عبارتی برخوردیم که جملگی حاکی از این بود که آقای دکتر شیخ الاسلامی خود رسماً به آن همه منابع مراجعه کرده و با استخراج مطالبی از آنها و سپس با تحلیل آنها این اثر تحقیقی را پدید آورده است. المثل در صفحه نخست چنین آورده است:

"... چون کتابی به زبان فارسی که حاوی مسائل مهم علم کلام براساس مذهب اشعری باشد وجود نداشت، اینجانب بر آن شدم که در این رهگذر با استفاده از منابع و مأخذ معتبر و مؤلفان مشهور علمای اشعری کتابی تهیه کنم، ولی از آنجائیکه بیان آرای علمای اشاعره به تنهایی و بدون بحث و تحقیق در اصول مذاهب دیگر، کافی برای بیان مقصود نیست و آن طور که باید و شاید نظرات برجسته اشعریان به چشم نمی‌خورد، لذا پایه بای عقاید اشاعره، آراء علمای بنام فرقه معتزله را نیز ذکر نموده‌ام."

و در ادامه این مقال به بیان نحوه و کیفیت کوشش و روشی که در راه تنظیم این تألیف به کار برده، پرداخته است. از این رو اطمینان حاصل کردم که این امر از روی عمد و بی‌باکی صورت گرفته و یک خطای کوچک از قبیل سهواً قلم نیست.

جالب این جاست که قریب به اتفاق منابعی که آقای دکتر شیخ الاسلامی از آنها نقل قول کرده است همان نسخه‌هایی است که منبع آقای دکتر بدوی بوده است. فی‌المثل اگر بدوی از کتاب ملل و نحل شهرستانی، طبع (۱۳۸۷ هـ) در قاهره استفاده کرده است، آقای دکتر شیخ الاسلامی نیز به همان طبع ارجاع داده است و این مقدار هم زحمت نکشیده است که آن مطلب را در ملل و نحل که مثلاً طبع بیروت است و در دسترس اوست، بیاید و به آن ارجاع دهد.

تا اینجا آنچه گفته شد ادعای بلا دلیل بود و اینک لازم است که شواهد خود را عرضه کنیم. اما از آنجا که ارائه تمام شواهد به معنای ارائه قریب دو سوم مندرجات هر دو کتاب است، در ذیل نمونه‌هایی را عرضه می‌کنیم که نظر خود آقای بدوی بوده و عیناً به عنوان نظر آقای دکتر شیخ الاسلامی در کتاب ایشان آمده است. با این کار، همچنین این توهم که ممکن است هر دو از منابع واحد استفاده کرده باشند، دفع خواهد شد. از آن پس فهرستی را که با توفیق اجمالی فراهم آمده و مندرجات کتاب آقای دکتر شیخ الاسلامی را که عیناً منطبق با مطالب کتاب مذاهب الاسلامیین است، با ذکر صفحات هر دو کتاب ارائه خواهیم کرد. تطابق این دو کتاب به نحوی است که کتاب آقای دکتر شیخ الاسلامی اگر به عنوان ترجمه کتاب دکتر بدوی چاپ و منتشر می‌شد واقعاً شایان تحسین بود. البته همان‌طور که ملاحظه خواهید کرد آقای دکتر شیخ الاسلامی در تنظیم مطالب دخل و تصرف نموده و با فصل بندی جدیدی ترتیب کتاب مذاهب الاسلامیین را به هم زده است. و اینک پاره‌ای از شواهد:

والغريب أن يقرر القاضي هذه القضية مع إنكاره قدم العالم بقدم  
القادر الصانع !

## ٢ - الله عالم

الله عالم لانه صحّ منه الفعل المحكم ، وصحة الفعل المحكم دليل على  
كونه عالماً . والفعل المحكم هو كل فعل واقع من فاعل على وجه  
لا يتأتى من سائر القادرين ، وفي الاكثر انما يظهر ذلك في التأليف ،  
بأن يقع بعض الافعال لآثر بعض .

و هذه الدلالة مبنية على أصليين :

أحدهما : أنه تعالى قد صحّ منه الفعل المحكم ،

والثاني : أن صحة الفعل المحكم دلالة كونه عالماً .

أما الذي يدل على أنه تعالى قد صحّ منه الفعل المحكم فهو خلقه  
للحيوانات مع ما فيها من العجائب وإدارته للأفلاك وتركيب بعضها على  
بعض ، وتسخيره الرياح ، وتقديره الشتاء والصيف ...

وأما الذي يدل على ان صحة الفعل المحكم دلالة كونه عالماً فهو أنا  
وجدنا في الشاهد قادرين : أحدهما قد صحّ منه الفعل المحكم كالكتاب ،

ص ٤٠٨

ص ٥٦

عجيب اينست كه قاضى بعد از اظهار اين عقیده ، قدم عالم را انكار ميكند وسيگويد:  
قدم خالق دليل بر قدم مخلوق نيست .  
دوم - خدا دانا است .

خدا دانا است چون فعل محكم يعنى بى عيب و نقص را انجام ميدهد و انجام عمل  
محكم دال بر علم او است .

فعل محكم آنست كه ساير توانايان ، قادر به انجام آن نباشند و اين عمل غالباً ، در  
مورد تأليف و تركيب واقع ميشود باين معنى كه بعضى از افعال اثر بعضى ديگر است و اين  
كار مبنى بر دو اصل است .

دلیل وقوع فعل محکم از جانب خداوند ، خلق جانداران با ترکیبات و عجائبی است که در آنها وجود دارد ، و نیز آفریدن افلاک توأم با ترتیب و نظم خاص آنها ، و همچنین تسخیر بادها و آفریدن چهار فصل و غیره . و اما دلیل اینکه کار محکم دلالت بر علم و دانش خدای تعالی دارد اینست که ما دو دسته از توانایان را در این دنیا میتوانیم مشاهده کنیم . یکی از آن دو ، کار محکم از او سر میزند مانند نویسنده ، و دیگری قادر بر این عمل نیست

۵ - و کلام الله مُنَزَّلٌ عَلَى الْإِنْبِيَاءِ ؛ وَلَكِنْ لَيْسَ مَعْنَى التَّنْزِيلِ :  
الانزال ، أي حطَّ شيء من علو إلى سُفْلٍ ، فإن الانزال بمعنى الانتقال  
يتخصص بالأجسام . وإنما المقصود من الانزال هو أن جبريل أدرك كلام  
الله « وهو في مقامه فوق سبع سموات ، ثم نزل إلى الأرض ، فأفهم  
الرسول ( صلعم ) ما فهمه عند سدرة المنتهى من غير نقل للذات  
الكلام » .

و هذا الرأي الأخير في غاية الجرأة . ولم نجد له مثيلاً من قبل فيما  
وصلنا من كتب الأشعرية أو غيرهم من أصحاب المذاهب الكلامية . إذ  
مؤداه أن جبريل فهم عن الله كلامه ؛ وفهم الرسول ( صلى الله عليه وسلم )  
عن جبريل مقاصد الله دون أن ينقل له ذات كلام الله . فالتنزيل إذن  
هو تنزيل للمعاني ، لا للألفاظ . ويلزم على هذا أن تكون الألفاظ  
والعبارة من عند النبي محمد ( صلعم ) ولكن الجعوني لم يستخلص هذه  
النتيجة صراحة ؛ بيد أنها نتيجة لازمة عن قوله هذا .

ص ۲۳۲

ص ۶۸

۵- کلام خداوند بر انبیاء نازل شده اما کلمه «تنزیل» یعنی «انزال» معنی فرود آمدن چیزی از بالا به پائین را ندارد . زیرا کلمه انزال که به معنی انتقال است اختصاص به اجسام دارد .  
منظور از انزال آنست که جبرئیل کلام خداوند را درک کرد و در حالیکه او در بالای هفت آسمان قرار داشت به زمین فرود آمد و آنچه را که از کلام خداوند در سدره المنتهی فهمیده بود به رسول خدا فهمانید بدون اینکه ذات کلام را نقل کرده باشد .

رای اخیر جوینی موجب تعجب است زیرا در هیچ یک از کتب کلامی اشاعره نظیر آن وجود ندارد. آنچه از عقیده وی در این خصوص مستفاد میگردد این است که جبرئیل معانی را نازل کرد نه الفاظ و از این عبارت استنباط میگردد که الفاظ قرآن از پیغمبر (ص) میباشد اما جوینی به این نتیجه تصریح نکرده است.

وقد لاحظ جیرم<sup>۱</sup> أن السور المكیة أمیل إلى تقرير حرية الانسان واختیاره ، بینا السور المدنیة أمیل إلى تقرير الجبرية .  
 وقد أورد الشهرستاني ( « الملل والنحل » ج ۱ ص ۱۰۸ - ۱۰۹ )  
 تعریفاً للجبرية والجبر ، هاک نصه :  
 « الجبر هو نفي الفعل حقيقة عن العبد ، وإضافته إلى الرب تعالى .  
 والجبرية أصناف :

ص ۱۰۰

ص ۸۹

گرم ، میگوید مفاهیم سورسکی بیشتر به طرف حریت انسان متمایل است و معانی سور مدنی حاکی از مجبور بودن انسان در انجام اعمال میباشد» .  
 شهرستانی، در تعریف فرقه جبریه و معنی جبر چنین اظهار نظر میکند :  
 « جبریه دسته ای هستند که در حقیقت قدرت فعل را از بنده سلب کنند و آنرا به خدای تعالی نسبت دهند ، اینها چند صنف هستند :

۴ - كذلك يلزمهم قبح الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ، « لأن الأمر لا يخلو : إما أن يكون أمراً بالواقع - وذلك قبيح ويجري في القبح مجرى أمر المرمي من شاقق بالنزول ؛ وإن كان أمراً بما لا يقع ، فإن الأمور غير قادر عليه عندهم لقولهم بالقدرة الموجبة ، فيكون الأمر به أمراً بما لا يطاق . وتكليف ما لا يطاق قبيح . وهكذا الكلام في النهي عن المنكر : لأنه إن كان نهياً عن الواقع ، فإن ذلك قبيح ولا فائدة فيه ، وإن كان نهياً عما لم يقع ، فإن ذلك نهى عما لم يقدر عليه ، وذلك قبيح أيضاً ، ويجري في القبح مجرى نهى الزم من العدو ، ( ص ۳۳۵ ) .

۵ - وكذلك يلزم أيضاً قبح مجاهدة أعداء الإسلام والكفار ، « لأن للكفرة أن يقولوا : لماذا تجاهدوننا ؟ إن كان جهادكم إيانا على ما لا يريد

الله تعالیٰ منا ولا یجبه فالجهاد لکم اولى وأوجب ، وإن کان الجهاد لنا على ما خلق فینا وجعلنا بحيث لا یمکننا مفارقتہ والانفکاک عنه ، فذلک جهادٌ لا معنی له ، ( ص ۳۳۶ ) .

له وهذه الإلزامات أراد القاضي عبد الجبار أن یبین للقائلین بنسبة أفعال العباد إلى الله أن قولهم هذا یؤدي إلى نتائج لا یقرونها ومن شأنها إبطال الدین وقواعده .

وبعد أن انتهى من طریق الإلزام - وهو سلبی - ، لجأ إلى طریق الإیجاب . ویقوم على أساس أن ما یمصدر عنا من تصرفات إنما یقع بحسب قصودنا ودواعینا ، وهي تنفی بحسب کراهتنا . فلولا أنها محتاجة الینا ومتعلقة بنا لما وجب ذلک فیها . والدلیل على « أن هذه التصرفات یجب وقوعها بحسب قصدنا وداعینا هو أن أحدنا إذا دعاه الداعی إلى القيام حصل منه القيام على طریقة واحدة ووتيرة مستمرة ، بحيث لا یختلف الحال فیہ . وكذلك فلو دعاه الداعی الی الأکل بأن یكون جائعاً وین یدیه ما یشتهيہ ، فانه یقع منه الأکل على کل وجه ، ولا یختلف الحال فی

ص ۴۵۱

ص ۹۴

۴- از عقیده خصم چنین نتیجه گرفته میشود که « امر به معروف و نهی از منکر » قبیح است . زیرا امر از دو حال خارج نیست ، یا امر به موضوعی است که واقعیت دارد و آن تحصیل حاصل است و بمنزله این است چیزی که از بالا به پائین در حال افتادن میباشد ، دستور بدهید که پائین نیاید ، و یا امر به چیزی است که واقع نمیشود ، در این صورت ، بنابر عقیده آنان مأسور نمی تواند آنرا انجام دهد چون آنان به وجوب قدرت قائل هستند در این صورت امر به مالایطاق است و تکلیف مالایطاق ، زشت میباشد .

در مورد نهی از منکر هم قضیه همین طور است ، زیرا اگر نهی از کاری است که واقع میشود ، این عمل زشت و بیفایده است و اگر از کاری نهی میشود که واقع نمیگردد ، نهی از چیزی است که انسان قادر به انجام آن نیست و این عمل نیز قبیح است . زیرا بمنزله اینست که دستور دهید شخص زمین گیر فرار کند .

۵- از گفتار خصم چنین پیدا است که مجاهدت دشمنان اسلام و کفار عمل قبیحی است ، زیرا کفار میتوانند بگویند : چرا با ما جهاد میکنید؟ اگر جهاد شما با ما بخاطر چیزی است که خداوند آنرا از ما نمیخواهد و آنرا دوست ندارد ، پس جهاد برای شما اولی نیست .

و اگر جهاد با ما به دلیل چیزی است که خدا در ما خلق کرده به نحوی که مفارقت و انفکاک از آن ، امکان پذیر نیست ، این نوع جهاد ، معنی ندارد<sup>۲</sup> .

قاضی با ایراد استدلال فوق میخواید ثابت کند که گفته آن دسته از مسلمانانی که اعمال انسان را به خداوند نسبت میدهند ، دارای نتایجی است که به آن معترف نیستند و در نتیجه اعتقاد به این نوع عقاید ، موجب ابطال اصول و قواعد دین است .

قاضی پس از اینکه سعی میکند از طریق الزام ، یعنی طریق سلبی ، آراء مخالفان را رد کند ، میکوشد که از طریق ایجابی هم آنها را محکوم نماید .

او میگوید « دلیل اینکه تصرفات و کردارهای ما بر حسب قصد و انگیزه ما میباشد اینست که هرگاه یکی از ما ، دیگری را به برخاستن دعوت کند ، عمل ایستادن به یک طریق از جانب او انجام میگردد به نحوی که کیفیت آن اختلاف پیدا نخواهد کرد ، و نیز اگر همان شخص را به خوردن دعوت کنند در خالی که او گرسنه است و هر غذایی که بخواید در اختیار او باشد ، به انواع و اشکال مختلف آنرا میخورد ولی در کیفیت آن اختلافی بوجود نیاید . مثال های مذکور میسراند که اعمال مورد تصرف ما بستگی به انگیزه های ما دارد و

۱- قاضی عبدالجبار: شرح الاصول الخمسه، ۲۳۵

۲- قاضی عبدالجبار: همان کتاب، ص ۳۳۶

### الإمامة

یری المعتزلة أن الإمامة تكون بانعقاد رأي الأمة على اختيار من يكون لها إماماً في شئون دينها ودنياها .

لكن ثم مشكلة وهي : ماذا يكون الأمر لو اتفق العقد والاختيار على شخصين يصلحان للإمامة ؟

اتفق أبو علي الجبائي مع ابنه أبي هاشم في أن الشخصين إذا عقد لها فإن الإمام هو من عقده له أولاً . أما إذا اتفق العقد لها دفعة واحدة فإن بينها خلافاً : « فعند أبي هاشم أنه لا تنعقد إمامة واحد منها ، كما في وليّ النكاح ، ولا بد أن يعقد ثانياً لأحدهما . وقد قال أبو علي : لأنه لو اتفق العقد لها جميعاً في حالة واحدة ، فإن الواجب أن يقرع بينها » .

وعند المعتزلة عامة أن الامام بعد رسول الله صلى الله عليه : أبو بكر ثم عمر ، ثم عثمان ، ثم علي ؛ ثم من اختارته الأمة وعقدت له ، بمن

تخلق بأخلاقهم وسار بسيرهم . ولهذا نراهم يعتقدون إمامة عمر بن عبد العزيز لأنه سلك طريق الخلفاء الراشدين الأربعة .  
 وفي التفضيل ذهب المتقدمون من المعتزلة إلى أن أفضل الناس بعد الرسول هو أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علي، إلا واصل بن عطاء فإنه فضل علياً على عثمان ، ولهذا سموه شيعياً .  
 أما أبو علي الجبائي وابنه أبو هاشم فقد توقفا في التفضيل ، فلم يفضلوا أحد الخلفاء الراشدين الأربعة على الآخر، وقالوا : « ما من خصلة ومنقبة ذكّرت في أحد هؤلاء الأربعة ، إلا ومثله مذكور لصاحبه ٢ » .

- ١ القاضي عبد الجبار : « شرح الاصول الخمسة » ، ص ٧٥٧ .  
 ٢ الكتاب نفسه ، ص ٧٦٧ .

ص ٣٢٦

### بيان عقیده معتزله :

ص ١٢٢

بطور کلی ، معتزله معتقدند که امام کسی است که با رای ملت انتخاب شود و مردم را در کلیه امور دینی و دنیائی رهنمون باشد . اما در این جا مشکلی وجود دارد و آن اینست که هرگاه مردم دو نفر را انتخاب کردند و هر دو برای احراز مقام امامت صلاحیت داشتند تکلیف چیست ؟

ابوعلی جبائی و پسرش ابوهاشم ، اتفاق عقیده دارند که اگر مردم دو نفر را بعنوان امام انتخاب کنند ، هر کدام که اول انتخاب شده باشند اولویت خواهد داشت . اما اگر هر دو نفر در آن واحد منتخب شده باشند ، باهم اختلاف نظر دارند .

ابوهاشم میگوید در این صورت باید برای انتخاب یکی از آن دو مجدداً رای گرفت . اما ابوعلی جبائی معتقد است که در این موقعیت واجب است مابین آن دو نفر قرعه انداخت . کلیه معتزله متفق القول هستند که امام بعد از رسول اکرم ص به ترتیب عبارتند از : ابوبکر ، عمر ، عثمان و علی و سپس افرادی که متخلق به اخلاق آنان و پیرو روش آنان باشند و با رأی مردم برگزیده شوند ، روی این اصل معتزله امامت عمر بن عبدالعزیز را پذیرفته اند ، زیرا روش خلفای راشدین را اختیار کرده است .

در باب تفضیل یکی از خلفای راشدین بر دیگری، مابین معتزله اختلاف رأی وجود دارد . متقدمان معتزله، بجز واصل بن عطاء میگویند که افضل مردم بعد از رسول (ص) به ترتیب عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی، اما واصل، علی را بر عثمان ترجیح میدهد و



از این لحاظ او را شیعی نامیده‌اند.  
 ابوعلی جبائی وپسرش ابوهاشم، هیچکدام از خلفای راشدین را بر دیگری برتری  
 نمیدهند و میگویند هر خصیلت و سنقبتی که درباره هر کدام از چهار خلیفه مذکور ذکر شده

۱- قاضی عبدالجبار : شرح الاصول الخمسه ، ص ۷۰۷

و این هم فهرستی از صفحات هر دو کتاب که تطابق کامل دارند :

صفحات کتاب تحقیقی در مسائل کلامی	صفحات کتاب مذاهب الاسلامین
۶-۷	۷-۱۱
۷-۸	۲۸-۲۹
۱۴-۱۵	۷۳
۱۵-۱۷	۴۷-۵۰
۱۷-۱۸	۵۲-۵۳
۱۸-۲۹	۵۵-۷۲
۳۴	۴۸۷
۳۶	۴۹۸
۳۷	۵۰۰
۳۹-۴۶	۵۰۵-۵۲۳
۵۳-۵۵	۴۱۲-۴۱۳
۵۵-۵۸	۴۰۷-۴۱۲
۵۸-۶۰	۴۷۲-۴۷۵
۶۱-۶۳	۵۴۵-۵۴۷
۶۳-۶۶	۵۳۷-۵۴۲
۶۸	۷۳۷
۶۹-۷۲	۴۱۸-۴۲۳
۷۳-۷۶	۵۴۹-۵۵۴
۸۷-۹۱	۹۷-۱۰۲
۹۲-۱۰۵	۴۴۹-۴۶۵
۱۰۶-۱۱۳	۵۵۵-۵۶۳
۱۲۰-۱۲۱	۷۴۶-۷۴۷
۱۲۴	۴۷۶-۷
۱۴۲-۱۴۳	۳۲۶-۳۲۷
۱۴۴-۱۴۷	۶۲۷-۶۳۳